



احوالات بلوک مال میر

محمد حسن خان اعتماد السلطنه

محمد حسن خان اعتماد السلطنه (۲۱ شعبان ۱۲۵۹-۱۹ شوال ۱۳۱۳) از برجسته ترین شخصیت های فرهنگی ایران در عصر قاجار، تألیفات بسیار از خود به جا گذاشته است که شماری از آنها به چاپ رسیده اند. رساله کوتاه «احوالات بلوک مال میر» از آثار چاپ نشده اوست. نسخه (ظاهراً منحصر به فرد) این رساله (در چهارده برگ ده سطری، به خط نستعلیق و شکسته نستعلیق آمیخته به نسخ) به شماره ۸۹۰ف در کتابخانه ملی (فهرست، ج ۲، ص ۴۲۳ - ۴۲۴) نگهداری می شود که در ذیل به طبع می رسد.

ع بهرامی

بسم الله الرحمن الرحيم

به تاریخ شهر جمادی الاولی سنه ۱۳۰۲ در بلوک مال میر از لواحق رستاق بختیاری من اعمال دارالسلطنه اصفهان، یکی از فلاحین در حال شیار زمین مجسمه [ای] از زیر خاک برآورد به صورت انسانی ایستاده در کمال تناسب و اعتدال به طول چهار انگشت گشاده مشتمل بر جمیع جوارح و اعضا حتی آلت تناسل، الا اینکه هر دو دست و پایهای آن شکسته بود. حضرت اشرف والا ظل السلطان حکمران اصفهان و غیره، آن مجسمه را که از فلز مصنوع، مرکب از برنج و غیره ریخته شده بود، به حضور مبارک بندگان اعلی حضرت اقدس همایون شهریاری - خلد الله تعالی ملکه و سلطانه - انقاد و تقدیم داشتند و غرابت یافتن این جنس مخصوص در نقطه مزبوره مایه تعجب

گردید. به این خانه زاد، محمد حسن بن علی المعروف به صنیع الدوله، شفاهاً امر و مقرر شد تا حال آن موضع را از تواریخ معتبره قدیمه و اخبار سوائف قرون استکشاف نماید و حاصل تتبع و تعمق خود را به خاکپای مبارک معروض دارد.

پس آنچه از مطالعه و استقراء مصنفات حکماء افاضل و تفحص در آثار اوائل، به خاطر فاتر این خانه زاد مکشوف افتاد آن است که این مجسمه از صور ارباب انواعی است که اهل یونان می پرستیده اند، چه این فرقه اکثرشان موافق تحقیقات دقیقه و اکتشافات عجیبه که فلاسفه و حکمای مسلمین و اروپا در کتب فن «میتولوجیا» تدوین کرده اند، در حق اجرام علوی به تأثیرات عظیمه قائل بوده اند و کواکب را خداهای خویش می دانستند و برای هر نوعی از انواع موجودات، مربی مخصوص از جنس ستارگان اعتقاد داشتند و خداها را نیز به درجات می گرفتند. به این معنی که مؤثرات بالاستقلال را خدا و مؤثرات بالواسطه را نیم خدا می خواندند و می گفتند که در میان ارباب انواع جنگهای بزرگ و لشکرکشیهای سخت روی داده است و طبقات این امم بر حسب توطن در خطهای مخصوص و یا اشتغال به شغل و صناعت مشخص و یا به علائم و امتیازات دیگر، هر فرقه ای خود را در تحت تصرف کوبی معین و یا مربی مخصوص می پنداشتند و یک مجسمه ای به صورت آن کوب و آن مربی بر وجهی که به اوام خود یافته بودند از فلزی می ساختند و مانند بت پرستان به پرستش آن قیام می کردند. علماء فرنگ فنی را که مبنی بر شرح اباطیل و ترهات این مقاله موهوم و افسانه ها و خرافات این مطلب قدیم است «میتولوجیا» نام نهاده اند و مصنفین عرب به اساطیر اولین تعبیر کرده اند و در ذیل این علم افسانه های جنگها و غلبه های ارباب انواع با یکدیگر به شرح و بسطی تمام مرقوم و مسطور است و هیکل هر کدام به صورتی مخصوص که مشابه آن رب النوع می دانسته اند مضبوط و مرسوم است.

این مجسمه که در مال میر یافته شده است آنچه در کیفیت بافتن و پیچیدن گیسو و ترکیب اجزا و اعضای رویش مشاهده می شود که بر سیما و شمایل نسوان می باشد، باید از مجسمات رب النوعی باشد که آن را ارمافرودیت^۱ می نامند چه این پروردگار به عقیده اهل

1. Hermaphrodite

یونان بر صورت خنثی است که هم آلت ذکران را دارد و هم حالت نسوان. چنانکه این مجسمه را نیز هم خَرزه و خصیتین است و هم صفت روی و موی زنان. پیروان و معتقدین این دین سخیف مضحک افسانه این رب النوع را به خیالات خویش چنین یافته و به هم بافته‌اند که ارمافریدت پسر مرکور^۱ و ونوس^۲، یعنی عطارد و زهره، است. سالماسیس^۳ که رب النوع رودبارها و چشمه‌سارها می‌باشد، وقتی ارمافریدت را در حالتی که در چشمه‌ای شستشوی می‌کرد دید و عاشق او شد و ارمافریدت به همسری او رضا نمی‌داد سالماسیس به درگاه ارباب انواع عالیه تضرع کرد و آنها را بخواند تا پیکر ارمافریدت را با وی متحد سازند و هیکل ایشان را درهم بیامیزند. دعای او مستجاب شده وجود ارمافریدت و سالماسیس در یک قالب ظهور کرد و از آن وقت پسر مرکور و ونوس خلقتاً هم دارای سیرت ذکران گردید و هم صورت نسوان، و نیز انسانی که آلت مردانه و زنانه، هر دو، را داشته باشد، به لغت آن عهد ارمافریدت می‌نامند، چنانکه به زبان این زمان خنثی گویند. در میان مجسمه‌های عتیقه، بسیاری از این صنف حالا در موزه‌های ممالک فرنگ موجود است.

پنلی^۶ موجود است کتابی معروف در تناسب اعضاء آدمی تألیف کرده و یک مجسمه‌ای به همین هیئت خنثوی برای معبد وطن خویش ساخته است و آن صورت را از سنگ مرمر به مهارتی وافر پرداخته.

تا اینجا آنچه معروض افتاد از مطالب اولیه و مسائل مسلّمه این فنون است و متون کتب از تفصیل این اقوالیل مشحون. حالا سخنی که هست در تحقیق وجود این جنس از مجسمه‌های ارباب انواع در مملکت ایران و نقطه مالمیر است که چگونه به شهادت متون تواریخ معتبر بتوان ثابت نمود که جلگه مالمیر چه وقت مسکن اهل یونان بوده و به چه تقریب رب النوع پرستان در این صفحه افتاده‌اند و چون توطن ایشان در این قطعه خاصه مکشوف گردد، دیگر شکی در بودن این مجسمه از صور ارباب انواعی که آن ملت پرستش می‌کرده‌اند، برای احدی باقی نخواهد ماند.

الغرض باید دانست که مالمیر بلوکی است در مابین خطه خوزستان و خاک اصفهان، واقع در وسط کوهسار. قصبه این بلوک را نیز مالمیر می‌گفته‌اند و ایذج، بر وزن حیدر، نام اصلی آن قصبه است. مجوس در مالمیر به عهد ملوک فرس آتشکده‌ای داشته‌اند. می‌گویند آن آتشکده تا زمان خلافت هارون الرشید روشن و مشتعل بود. از آن تاریخ آتش آنجا خاموش و آتش پرستان و خدام آن آتشکده پراکنده و منقرض شدند. و در مالمیر دریاچه‌ای است که از اجتماع انهار و آبهای کوهسار تشکیل می‌یابد عرب آن را فم البواب نام نهاده‌اند. از عجایب آنکه اگر آدمی یا جاننداری دیگر در آن بچیره بیفتد، نه خود به آب فرو می‌رود و نه موج بر او سوار می‌شود؛ بلکه آب او را همی گرداگرد دریاچه می‌گرداند تا هلاک سازد، آن وقت جسد او را به ساحل می‌افکند و این امر عجیب را که نه آب شخص را فرومی‌برد و نه موج بر او سوار می‌شود، از خصایص این دریاچه جمعی از علمای این فن شریف نوشته‌اند. از محل آن آتشکده تا ساحل این دریاچه دو فرسنگ مسافت است.



افلاطون را گویند اعتقاد این بود که نخستین آفرینش جنس انس به صورت ارمافریدت ظهور یافت. پلیکلت^۴ که مجسمه‌سازی است مشهور و چهارصد و هشتاد سال قبل از میلاد حضرت مسیح در شهر ارگس^۵ که از بلاد قدیمه یونان بوده و خرابه‌های آن الآن در دو فرسنگی

1. Mercure
2. Venus
3. Salmacis
4. Polycletus / Polyclitus
5. Argos

۶. کذا. شاید همان Pallene یا Phlegrae بوده باشد.



و هم در مالمیر پلی است که از غرائب ابنیه عالم شمرده می‌شود و آن را پل خورزاد می‌خوانند که خورزاد مادر اردشیر ساسانی این پل را بنا کرده است و این اثر غریب نهایت استحکام و متانت را دارد، زیرا که آن پل عبارت از یک طاق است که از ریشه و پی تا سطح زمین همه را با سنگ و سرب و آهن برآورده‌اند و طرفین طاق را هرچه از پایه بالا برده‌اند به تدریج با هم نزدیک ساخته و دهنه را تنگ نموده‌اند تا مساوی کف جاده هر دو سر به هم پیوسته است و آنچه از پشت خمیدگی دو طرف طاق تا کف زمین خالی بوده با خَبْثُ الحَديدِ^۱ و براده مس پر کرده و سرب گذاخته بر آن ریخته‌اند. از وضع و کیفیت بنیاد این پل چنانکه مفصلاً به نظر نگارنده رسیده است، درجه استادی و مهارت اهل صنعت اعصار قدیمه این مملکت را کما هو حقّه معلوم می‌توان داشت و این بنا بر روی رودخانه‌ای است بسیار عمیق که غالباً خشک و بی‌آب افتاده، اما در فصل بهار و مواسم بارندگی که آبهای آن کوهسار طغیان و جریان می‌یابد چندان آب در آن رودخانه می‌ریزد که در حدود پل یک دریاچه مواجی به پهنای هزار ذراع و عمق یکصد و پنجاه ذراع صورت می‌بندد. یک‌هزار و چند سال قبل از این که قطعه‌ای از طاق پل مذکور به زلزله و یا صاعقه خراب شده بوده است، سالها به این واسطه مترددین و عابری آن معبر گرفتار خطر و عرضه هلاک بوده‌اند و از بزرگان وقت احدی در خود قدرت و مکنت اصلاح و التیام آن قطعه پل را نمی‌دیدند تا در زمان سلطنت بنی‌بویه وزیر ابو عبدالله محمد بن احمد قمی، صانعین و مهندسی مملکت را تماماً در آن نقطه جمع کرد و به مشاوره ایشان به اصلاح و مرمت آن محل همت گماشت و بعد از وضع اجرت عمه و فعله‌ای که از زراع و دهاقین مالمیر بودند و مجاناً و بلا اجرت کار می‌کردند، سیصد و پنجاه هزار تومان پول رایج آن زمان خرج کرد تا طاق پل را مثل اول بستگی و التیام داد. نوشته‌اند که از نهایت ارتفاع طاق و گودی و عمق رودخانه چون ممکن نبود که منجینی برپا کرده و چوب‌بستی فراهم آورند تا استادان و عمله بتوانند بر روی آن قرار گرفت و کار کرد، ناگزیر بنا و شاگرد و مصالح و ادوات کار را در زنبیله‌ها نشانده به واسطه چرخ و دولاب فرو آویخته و آنها از میان زنبیله‌ها کار می‌کردند.

با این اهتمام سخت و آن خرج گزاف چند سال طول کشید تا این مرمت به انجام رسید.

در مالمیر نوعی از قاقلی است که عصاره آن از برای نقرس خاصیتی عجیب دارد. صاحب لغت منتهی‌الآرب می‌گوید: قاقلی به ضم قاف ثانیه مقصوراً گیاهی است مانند اشنان شورمزه که شتر در آن می‌چرد و می‌خورد مدر بول و شیر است و از خوردن آن آب زرد روان گردد. انتهی.

آب اهل مالمیر برای نوشیدن از چشمه شعب سلیمان است و شعب سلیمان را شرحاً و صورتاً نگارنده در جلد چهارم مرآت‌البلدان قلمی داشته است.

یاقوت حموی می‌گوید: خراج این محل از یک ماه قبل از نوروز پارسیان، شروع به مطالبه و اخذ آن می‌شود و این رسم نیز از خصایص اینجاست بر خلاف رسوم جمیع دنیا.

هم یاقوت حموی می‌گوید که در غرفه یکی از خانان راه اصفهان این دو شعر دیده شده:

قَبیح السالکون فی طلب الرِّزِّ

ق علی ایذج الی اصبهان

لیت من زارها فعاد الیها

قد رماه الاله بالخذلان

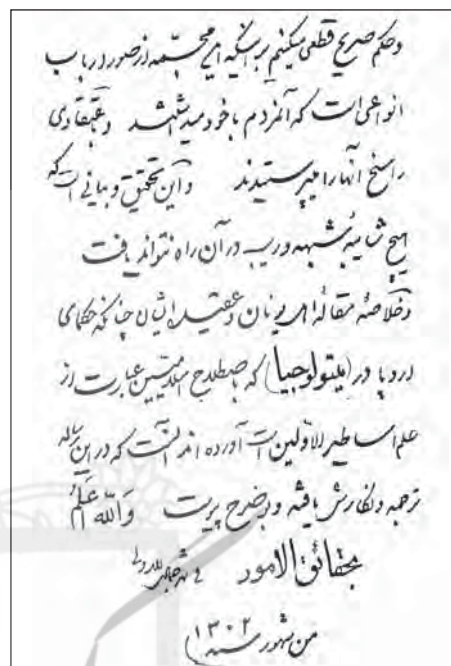
یعنی: به زشتی منسوب باد کسی که در پی روزی از راه مالمیر آهنگ سپاهان می‌کند. کاش کسی که مالمیر را دیده باشد و باز به آنجا برگردد، خدایش هدف تیر خذلان و خواری گرداند.

قصه ایذج قدیم که گفتیم مالمیر نیز می‌خوانده‌اند، حالا خراب و بایر است. سه سمت آن چمن و یک طرف دیگر نیزار و بیشه می‌باشد. عمارتی که قابل سکونت باشد باقی نمانده. الحال محل نشیمن ایلات رجاله آن حوالی است. در جنگلهای کوهسار اطراف مالمیر درخت بلوط بسیار است. در اوقات آبادی مالمیر، قنات جاری بسیار در آن حدود بوده که اکنون همه ویران و بایر افتاده است که قلیلی از آن، جانکی از توابع و متعلقات مالمیر است و حدود آن از این قرار: حد جنوب خاک بهمئی، مغرب خاک رامهرمز، شمال خاک بختیاری، مابین شمال و مغرب خاک گندزولو از توابع شوشتر.

۱. براده آهن.



در قرون سالفه، قبل از تاریخ اسکندر مقدونی، سالهای سال پادشاهان ایران اسیران از مملکت یونان آورده در حوالی مالیر سکنی داده بودند. وقتی که اسکندر بر این مملکت یورش آورده و بر دارا غالب آمد و بلاد عجم را مفتوح ساخت، از حوالی مالیر که می‌گذشت در حق اسراء یونان ملاحظت و مهربانی بسیار نموده و این قطعه زمین را به صیغهٔ سیورغال ابدی به آنها واگذاشت.



کنتکورس^۱ یونانی، مورخ مخصوص موبک اسکندر، چنین می‌گوید که اسکندر، پس از فتح و تصرف شهر شوش معجلاً به سمت فارس حرکت کرد که به او گفتند: «اصطخر^۲، کرسی اعظم ممالک ایران و جایگاه سریر سلاطین فرس، عرضهٔ تاخت و تاراج گردیده، خزاین و دفاین پادشاهان سلف از دست خواهد رفت.» در اثنای طریق به رودخانه پاسی تیگر رسید که مبدأ جریان و منبع و سرچشمهٔ آب آن رودخانه، کوهستان اوکسین می‌باشد و آن کوهستانی است بسیار سخت و عبور از آن در نهایت صعوبت و اشکال. رودخانهٔ پاسی تیگر بعد از آنکه از تلال و وهاد بعیده و دره‌های عمیق می‌گذرد، وارد جلگه می‌شود و عرض و عمقی قابل کشتی‌رانی به هم می‌رساند، تا آنجا که به دریای پارس می‌ریزد. اسکندر بعد از آنکه با اردوهای خویش از رودخانهٔ پاسی تیگر عبور کرد داخل کوهسار اوکسین شد که سرحد خاک سوس است و به مملکت پارس منتهی می‌گردد. در آن

وقت مردی «مادات» نام حکومت این ناحیه را می‌داشت. او به معادل^۳ و سقناقه^۴ خود مستظهر و مطمئن گردیده، از طریق خدمت و طاعت اسکندر انحراف ورزید. پس از سه روز که مسافت سه منزل راه سپرده شد، شهری کوچک پدیدار گشت که از حصانت و رزانت طبیعی که داشت، گشودن آن خیلی دشوار می‌نمود. اسکندر با سرهنگان لشکر گفت: «ایها الناس ما ممالک وسیعه گرفته و قلاع منیعه گشوده‌ایم. اگر این بلدهٔ محقر به حال خود بگذاریم و بگذریم، البته پاس ناموس کشورستانی را نگاه نداشته باشیم.»

اتفاقاً اهالی آن شهر از هول سطوت و استیلاء اسکندر، بدون جنگ و ستیز، راه فرار و گریز گرفتند. اسکندر آنجا متصرف گردیده از مادات به توسط مادر دارا اغماض نمود و کوچ کرده به مشقتی بسیار از آن کوهسار گذشت و به کوهستان دیگر رسید همان‌طور سخت و ناهنجار. چون مسافتی از آن طی شد، جلگه‌ای پدید آمد محاط به رشته‌های جبال درهم و پوشیده به اشجار جنگلهای خرم. صفحه‌ای از پیوستگی سبزهٔ شاداب مانند لمعان زمرد مذاب مشتمل بر قرای معمور و مزارع آباد و قنوات جاری و چشمه‌های سرشار. گمان اهالی آنکه زمین به لطف هوا و پاکیزگی آب و خاک آن جلگه دیده و شنیده نشده است و در وسط این جلگه شهری خوش‌وضع و خوش‌منظر و آراسته واقع شده است. اسکندر به مسافت ربع فرسنگ از آن شهر فرود آمد و اردو زد. همین که در خیمهٔ خاصهٔ خویش قرار گرفت، قریب چهارهزار کس از جنس مردم یونان به نظر وی رسید. چون باز پرسید، معلوم شد که از اسرای خاک یونان‌اند که در یورشهای ملوک ایران دستگیر شده‌اند و ایشان را در این نواحی جای داده‌اند. اسکندر چون نیک نگریست، دید که آن بیچارگان را بعضی چشم‌کنده و برخی گوش بریده و از گروهی دست و بینی قطع کرده‌اند. از مشاهدهٔ این احوال رقتی در خاطر آن پادشاه دست داد و آنها را همان ساعت اجازت فرمود که به یونان رجعت کنند. ایشان معروف داشتند که «ما وقتی که از وطن مألوف درآمدم، همه

۱. منظور کوینتوس کورثیوس است.

۲. متن: اصطخر.

۳. جمع معقل: بازداشتگاه

۴. سقناق: استحکامات



جوان و صحیح‌الاعضاء و تام‌الخلقه بودیم. اینک جمله پیر و شکسته و ناقص‌اندام شده‌ایم و از این جهت روی بازگشت به وطن و دیدار مردم آتن نداریم». اسکندر تقریر ایشان را تصدیق نمود، به هر کدام سه‌هزار تومان نقد و ده دست جامه عطا کرد و برای تدارک امر معاش آنها گاو و گوسفند و تخم کرم نمود و آن جلگه خضراء را به اقطاع ایشان مقرر فرمود و از آنجا به کشور فارس رفته بر تخت سلاطین ایران مستولی شد و به اغوای زنی از جواری مجلس بزم خود که بر حسب مواضع برخی از سران سپاه، حریق شهر آتن را به دست ملوک عجم به خاطر وی آورد، اصطخر را آتش زد و یکجا بسوخت و آن همه ابنیه عالیه و قصور شاهقه را از آثار پادشاهان ایران به صدمه شعله‌های نیران ویران ساخت.

تا اینجا ترجمه‌ای از تاریخ کتکورس محل احتیاج ما بود. اما استشهد ما به کلام مورخ مزبور از این رو است که چون ما از روی نقشه‌جات صحیحه معتبره‌ای که به دست اساتید ماهر باهوش از جغرافیین ممالک فرنگ ساخته شده است، این خط مخصوص حرکت اردوی اسکندر را می‌گیریم و می‌آییم و اسامی انهار و جبال و بلاد و قصبات آن را به اصطلاح و اسامی این زمان تطبیق می‌کنیم، به رأی‌العین می‌بینیم که اسکندر از شوش که حرکت کرده است، اول به شط شوشتر رسیده که به اسم کارون اشتهار دارد. و مقصود از پاسی‌تیگر به اصطلاح آن زمان، همان دُجیل است به زبان این عهد به خصوص با ملاحظه این نکته لطیفه که لفظ پاسی‌تیگر در لغت قدیم به تصریح اهل لسان به معنی «خردرود» است؛ چنانکه لفظ دُجیل بر وزن رُجیل در لغت عرب مصغر دجله است. و مقصود از کوهستان اوکسین^۱ که به نص کتکورس آنها از آنجا می‌خیزد و در پاسی‌تیگر می‌ریزد، همان زردکوه بختیاری است که اکنون نیز منبع و منشأ

آبهای دجیل می‌باشد؛ به خصوص با مشاهده اینکه همین اوقات هم آب دجیل از خلال وهاد و تلال این محل که گذشت قابل کشتی‌رانی گردیده، به مصب خود که خلیج فارس است وارد می‌شود. و مقصود از اوکسین بلوک بختیاری است، به جهت این‌که حالا چون از رودخانه دُجیل می‌گذریم به بختیاری می‌رسیم و مطابق همین خط، مصداق آن جلگه سبز مشتمل بر قرا و قصبه و مُحاط به جبلها و پوشیده به جنگلها — که مورخ مزبور اشاره به آن کرده است — جلگه مالمیر است که من جمیع‌الجهات دارای حدود مسطوره و اوصاف مزبوره است. و آن شهری که در وسط آن جلگه بوده که اردوی اسکندر به مسافت ربع فرسنگ از آن افتاده، همان ایذج است که گفتیم به اسم مالمیر نیز خوانده می‌شده.

پس بنا بر این اجتهاد صحیح صائب در پیش نظر دقیق و بصیرت ثاقب هیچ شک و ریبی نمی‌ماند که آن چهارهزار کس از اسراء اهل یونان در جلگه مالمیر به حضور اسکندر رسیده‌اند و او همین جلگه را به‌عینها برای سکونت و زراعت آنها تعیین کرده و چون مقدمه دیگر هم که عبارت از عبادت ارباب انواع است در حق یونانیان، ضمیمه این مقدمات شود، به طور قطع و یقین بلکه مثل مشاهدت و عیان می‌دانیم و حکم صریح قطعی می‌کنیم بر این‌که این مجسمه از صور ارباب انواعی است که آن مردم با خود می‌داشتند و به اعتقادی راسخ آنها را می‌پرستیدند و این تحقیق و بیانی است که هیچ شایبه شبهه و ریب در آن راه نتواند یافت.

و خلاصه مقاله اهل یونان و عقیده ایشان چنانکه حکمای اروپا در میتولوجیا که به اصطلاح اسلامیین عبارت از علم اساطیرالاولین است آورده‌اند، آن است که در این رساله ترجمه و نگارش یافته و به‌وضوح پیوست. والله اعلم بحقائق الامور.

فی شهر جمادی‌الاولی

من شهر سنه ۱۳۰۲

۱. متن: اوکسین